

تشکل مستقل کارگری چیست؟

رضا مقدم



تشکل مستقل کارگری چیست؟

رضا مقدم

متن سخنرانی رضا مقدم در سمینار نشریه کارگر امروز درباره تشکلهای
مستقل کارگری - شهریور ۱۳۷۴ - اوت ۱۹۹۵

moghadamreza@yahoo.co.uk

انتشارات کارگر امروز

چاپ سوم - اردیبهشت 1399

فهرست مطالب

- یادداشت بر چاپ دوم

- مقدمه

- تعابیر متفاوت از تشکل مستقل کارگری

- تشکل کارگری مستقل از دولت

- تشکل کارگری مستقل از سیاست و احزاب

- سابقه طرح تشکل مستقل کارگری در ایران

- انقلاب ایران و تشکل مستقل کارگری

- تشکل کارگری مستقل و اپوزیسیون ایران:

۱ - لیبرالیسم

۲ - فعالین کارگر تبعیدی

۳ - راه کارگر

- تشکل کارگری مورد نظر ما

- پاسخ به چند سؤال

یادداشت بر چاپ دوم

جنبش اصلاحات سیاسی و تشکل مستقل کارگری

تز آقای حبیب لاجوردی در کتابش "اتحادیه های کارگری و خود کامگی در ایران" از تئورهای رایج اقتصاد توسعه است مبنی بر اینکه توسعه اقتصادی و اجتماعی بدون توسعه سیاسی با شکست روبرو میشود. بر اساس این تئوری، رژیم شاه ایران را از نظر اقتصادی و اجتماعی توسعه و رشد داد ولی چون آنرا به عرصه سیاسی نکشاند و به احزاب آزادی فعالیت نداد با شکست روبرو شد و سرنگون گشت.

آقای لاجوردی در کتابش رابطه رژیم شاه را با طبقه کارگر ایران از همین زاویه "توسعه سیاسی" مورد بررسی قرار داده و نظرات خود را درباره اشتباهات رژیم پهلوی در برخورد به جنبش کارگری بیان کرده است تا درسی باشد برای نسل بعدی "طبقه ممتاز" ایران از انقلاب ۱۳۵۷.

این کتاب که در سال ۱۹۸۵ میلادی به زبان انگلیسی و ترجمه آن در سال ۱۳۶۹ توسط نشر نو در تهران منتشر شده است، منسجم ترین متن دفاع از تعبیر رایج از تشکل مستقل کارگری به زبان فارسی است.

از آنجا که این کتاب منسجم ترین متن دفاع از تعبیر رایج از تشکل مستقل کارگری است؛ از آنجا که نوع تشکل مستقل کارگری مورد نظر این کتاب در

چهارچوب توسعه سیاسی می‌گنجد و همان چیزی است که جنبش اصلاحات سیاسی می‌خواهد، و همچنین از آنجا که اندرزهای آقای لاجوردی به نسل بعدی "طبقه ممتاز" ایران نزد کارگرانی که خود را چپ و کمونیست میدانند نیز هوادارانی یافته است، بررسی تزه‌های این کتاب لازم است. تلاش برای ایجاد هر نوع تشکل مستقل کارگری در ایران باید بتواند درجه دوری و یا نزدیکی خود را با تشکل مستقل کارگری مورد نظر کتاب آقای لاجوردی که همان تشکل مورد جنبش اصلاحات سیاسی است روشن کند.

متن این سخنرانی بجز بخش پاسخ به سئوالات در همان زمان در نشریه کارگر امروز چاپ شد. امروز بحث حول تشکلهای مستقل کارگری بعلت عروج جنبش اصلاحات سیاسی (درسه‌های فرزندان طبقه ممتاز از انقلاب ۱۳۵۷) بسیار ضروری تر از ۶ سال قبل است و به همین دلیل موثرتر و بهتر است تا در بطن و در پرتو مباحث و تحولات فعلی جریان یابد.

رضا مقدم

اردیبهشت ۱۳۸۱ - مه ۲۰۰۲

مقدمه: طرح مسئله

طبقه کارگر ایران فاقد تشکل است و ایجاد تشکلهای توده ای کارگری و مسائل مربوط به آن یکی از مهمترین مباحث جنبش کارگری است. در این میان گرایش‌های درونی جنبش کارگری تحت تاثیر احزاب و گرایش‌های سیاسی و اجتماعی جامعه هر کدام راه ویژه خود را برای ایجاد تشکلهای توده ای کارگری مطرح می‌کنند و بعلاوه معتقد به نوع ویژه ای از رابطه تشکل توده ای کارگری با احزاب، دولت و سیاست هستند. هدف صحبت‌های من بررسی نظرات موجود درباره نوع رابطه تشکل توده ای کارگری با احزاب و سیاست و دولت است.

تعابیر متفاوت از تشکل مستقل کارگری

بسیاری از جریان‌ها، از چپ و راست، نوع رابطه مورد نظر خود را بین یک تشکل کارگری با دولت، احزاب و سیاست، تحت عنوان "تشکل مستقل کارگری" بیان می‌کنند. اولین سؤال این است که "تشکل مستقل کارگری" به چه معناست؟ و چه نوع رابطه ای را بین تشکل کارگری با دولت و سیاست و احزاب مدنظر دارد؟

به این سؤال پاسخ یکسانی وجود ندارد. اولین مشکل برای ورود به این بحث فقدان یک تعبیر واحد از عبارت "تشکل مستقل کارگری" است. تعابیر متفاوتی از این عبارت وجود دارد. در هر کشور بسته به اینکه این عبارت در چه زمانی، توسط چه کسانی و با چه هدفی مطرح شده است، تلقی عمومی از آن با یک کشور دیگر تفاوت دارد. این تعابیر موجود هر یک تاریخی پشت سر خود دارند و موضوع بحث چپ و راست در جنبش کارگری و سوسیالیستی بوده اند.

بنابراین نه میشود با یک آری یا خیر با "تشکل مستقل کارگری" موافقت یا مخالفت کرد و نه میشود متوجه شد که مطرح کنندگان آن متعلق به کدام یک از دو قطب اصلی جامعه اند.

به همین دلیل مطرح کنندگان "تشکل مستقل کارگری" همیشه با این سؤال مواجه شده اند که "استقلال از چه و چرا؟".

دقیقا پاسخ به این سؤال است که جایگاه سیاسی و اجتماعی مطرح کنندگان آنرا روشن میکند. بنابراین قبل از هر چیز باید دید مرسوم ترین تعابیر از تشکل مستقل کارگری کدامند؟

در کلی ترین سطح دو تعبیر از تشکل مستقل کارگری وجود دارد:

۱ - تشکل کارگری مستقل از دولت.

۲ - تشکل کارگری مستقل از سیاست و احزاب و به ویژه مستقل از احزاب چپ و کمونیست.

تشکل کارگری مستقل از دولت

تشکل کارگری مستقل از دولت بدین معنی است که دولت رسماً نباید هیچ دخالتی در تشکیل، تعیین نوع ساختار تشکیلاتی، تعیین سیاست و انتخابات تشکل کارگری داشته باشد. دولت نباید هیچ حقی در برسمیت شناختن و یا برسمیت نشاخن تشکلهای کارگری داشته باشد. هیچ قانونی مبنی براینکه تشکلهای کارگری باید دارای چه مشخصاتی باشند تا از طرف دولت برسمیت شناخته شوند نباید وجود داشته باشد. اگر در قوانین مزایایی برای تشکلهای کارگری در نظر گرفته شده باشد تنها باید جایی و دفتری وجود داشته باشد تا تشکلهای کارگری خود را بنیاد برسانند تا از آن مزایا برخوردار شوند و نه هیچ چیز دیگر. در

قوانین کشور باید تنها حق تشکل کارگران برسمیت شناخته شود و کارگران آزاد باشند تا بهر نحوی که خود تشخیص می دهند متشکل شوند. اینکه در کشور باید تنها یک اتحادیه باشد، نظیر آلمان، و یا چندین اتحادیه، نظیر فرانسه، مسئله ای است مربوط به توازن قوای سیاسی گرایش‌های درون جنبش کارگری و به قوانین و دولت بی ربط است. بیاد بیاورید که اهداف، وظایف و حتی ساختار تشکیلاتی شوراهای اسلامی توسط مجلس تصویب شده است.

خواست استقلال تشکل کارگری از دولت در مواقع مختلفی بیان میشود: ۱ - به منظور بسیج نیرو و مبارزه برای پایان دادن به دخالت دولتها در امور تشکلهای کارگری موجود. اگر در کشوری تشکلهای کارگری اساسی ترین اشکالشان وابستگی به دولت است، بدین نحو که اگر به دخالت دولت پایان داده شود آن تشکل بسادگی و یا با دشواری کمی در خدمت منافع کارگران قرار می گیرد، می تواند خواست تشکل مستقل کارگری بمنظور قطع دست دولت از روی تشکل کارگری مطرح شود. بدین معنی که بطور مشخص دولت دست از دخالت در امور آنها بردارد. بطور مثال، در انتخابات آن دخالت نکند و اجازه دهد که کارگران هر که را که می خواهند برای نمایندگی انتخاب کنند و هر سیاستی را که می خواهند برگزینند.

۲ - یک سپر دفاعی برای جلوگیری از دست اندازی دولتها بر یک تشکل کارگری غیر دولتی. در این مورد هدف از خواست تشکل کارگری مستقل از دولت، جلوگیری از دست اندازی دولت بر یک تشکل کارگری فی الحال موجودی است که تحت سلطه دولت نیست. در چنین مواقعی این خواست کاملاً جنبه دفاعی دارد.

۳ - مبارزه برای حق ایجاد تشکل کارگری مستقل از دولت. در بسیاری مواقع تشکلهای کارگری دست ساز دولت چنان فاسد و ضد کارگری هستند که حتی اگر دولت دست از دخالت در امور آنها بردارد مثلاً دولت در انتخابات آن دخالت

نکند و اجازه دهد که کارگران هر که را می خواهند برای نمایندگی انتخاب کنند، بسادگی نمیشود آنها را تغییر داد تا در خدمت منافع کارگران قرار بگیرند. بدین معنی که سیاست تسخیر از درون منتفی است.

و یا اینکه توازن قوا اجازه نمی دهد و یا کارگران صلاح نمی دانند که ایجاد تشکل خود را منوط به انحلال تشکلهای دولتی کنند. در اینگونه موارد آنچه برجسته میشود **حق** ایجاد تشکل کارگری مستقل از دولت است. بدین معنی که کارگران بدون اینکه صریحا و مستقیما خواستار انحلال تشکل دولتی بشوند می کوشند تا تشکلهای کارگری مورد نظر خود را موازی با تشکل دولتی ایجاد کنند و در مبارزه برای مطالبات کارگری عملا کارگران را به خروج از اتحادیه دولتی و پیوستن به تشکل مستقل از دولت تشویق کند و از این طریق اتحادیه دولتی را تضعیف و غیر موثر کند. اتحادیه همبستگی لهستان بدین شکل ایجاد شد.

من با تعبیری که، از تشکل کارگری مستقل تنها آنرا مستقل از دولت می فهمد موافق هستم. همیشه سعی کرده ام عبارت "تشکل کارگری مستقل از دولت" را بکار ببرم. شاید تشکلهای کارگری غیر دولتی بهتر منظورم را برساند. تشکلهای کارگری دولتی را به هیچ وجه نباید تحمل کرد.

تشکل کارگری مستقل از سیاست و احزاب

تشکل کارگری مستقل از سیاست بنابه تعریف نمی تواند با احزاب سیاسی رابطه نزدیک و تنگاتنگی داشته باشد و بالعکس. زیرا هر تشکل کارگری که با احزاب رابطه نزدیک و تنگاتنگی داشته باشد وارد صحنه مبارزات و کشاکشهای سیاسی میشود. اصولا طرفداران این تعبیر از تشکل مستقل از تز عدم دخالت تشکلهای کارگری در سیاست به تشکل کارگری مستقل از احزاب رسیده اند. هدف مدافعان این تعبیر از تشکل مستقل کارگری که اساسا جزو دست راستی ترین نیروهای

سیاسی جامعه هستند تنها دور ساختن سیستماتیک تشکلهای کارگری از احزاب چپ و کمونیست است.

چند مثال بزنم:

۱ - بیاد دارید که جلال طالبانی رهبر اتحادیه میهنی کردستان در مذاکره با اتحادیه بیکاران کردستان عراق یکی از شروط موافقتش با خواستهای اتحادیه این بود که اتحادیه بیکاران اعلام کند مستقل است. یعنی از حزب کمونیست کارگری عراق مستقل است. بنابراین در کردستان عراق چون این عبارت برای دور کردن یک تشکل کارگری از یک حزب کمونیست مطرح شده است، تلقی عمومی از آن رادیکال و مترقی نیست و بلکه دست راستی است. در همان کردستان عراق، اتحادیه های کارگری تحت نفوذ و وابسته به اتحادیه میهنی لزومی ندارد که اعلام کنند مستقل هستند. آنها چون ضد چپ هستند بنابه به تعریف مستقل هستند.

۲ - در صحنه سیاسی ایران نیز تلقی عمومی از عبارت تشکل مستقل کارگری اساساً نظیر کردستان عراق است. دیده اید که این تشکلی که خود را کارگری و مستقل می نامد برای اثبات مستقل بودن خود تنها به احزاب و سازمانهای چپ حمله می کند. در صحنه سیاسی ایران مستقل بودن یک تشکل کارگری با حمله به لیبرالیسم و ناسیونالیسم و احزاب و سازمانهای دست راستی اثبات نمیشود باید علیه احزاب چپ بود.

برگردیم به بحثمان.

طرفداران تشکل مستقل بمعنای مستقل از سیاست و احزاب البته مخالف دخالت فردی کارگران در سیاست نیستند بلکه با دخالت متشکل آنها در سیاست مخالف هستند. اینها هرگاه درباره دخالت طبقه کارگر در سیاست حرف میزنند از عبارت "کارگران" استفاده می کنند. بدین معنی که کارگران حق دارند بطور

فردی عضو احزاب باشند و فعالیت سیاسی کنند. اما کارگران بطور متشکل و تحت فراخوان و رهبری تشکلهای توده ای خود مثلا اتحادیه ها و شوراهای، نباید در امور سیاسی دخالت کنند و به نفع یک سیاست معین و یا این یا آن حزب معین وارد صحنه شوند. آنها می کوشند استدلال کنند که البته این به نفع وحدت خود کارگران است که تشکلهای توده ای آنها در سیاست دخالت نکنند. استدلال آنها چنین است: کارگران در مبارزه برای خواستههای اقتصادی بعنوان مثال افزایش دستمزد و کاهش ساعت کار، بسادگی متحد میشوند اما این مسئله در مورد مسائل سیاسی صدق نمی کند. کارگران دارای نظرات سیاسی گوناگونی هستند و دخالت تشکل توده ای کارگری در سیاست به وحدت کارگران در مبارزه اقتصادی ضربه می زند.

یکی از مدافعان این نوع تشکل کارگری محمد رضا شاه بود. وی در کتاب ماموریت برای وطنم می نویسد: "شرط عقل آنست که اتحادیه های کارگری را از احزاب سیاسی کاملا جدا نگه داشت. اتحادیه های کارگری بهتر است که اساسا در راه بهبود وضع اقتصادی اعضای خود تلاش کنند و احزاب به امور کلی تری بپردازند. زیرا ممکن است برخی از اعضای اتحادیه ای طرفدار یک حزب سیاسی و سایرین پشتیبان حزب دیگری باشند، و بهتر است که کشمکشهای سیاسی داخل اتحادیه سبب تضعیف آن نگردد."

سابقه طرح تشکل مستقل کارگری در ایران

پیدایش جنبش کارگری و تشکلهای کارگری در هر کشور ویژگی های خود را دارد. از جمله در کشورهای جنبش کارگری مقدم بر جنبش سوسیالیستی و کمونیستی وجود داشته است. در کشورهای ای این دو تقریبا پا به پای هم بوجود آمده اند و رشد کرده اند. و در کشورهای جنبش کمونیستی و سوسیالیستی بر جنبش کارگری تقدم داشته است و جنبش کارگری و تشکلهای آن توسط کمونیستها و سوسیالیستها سازماندهی و ایجاد شده است.

کشور ایران یکی از نمونه هایی است که جنبش کمونیستی و سوسیالیستی مقدم بر جنبش کارگری وجود داشته است. اولین تشکلهای کارگری توسط و به رهبری چپها و کمونیستها بوجود آمدند. اتحادیه های کارگری در ایران ابتدا توسط فعالین حزب کمونیست ایران تشکیل شد. چند سال پس از سرکوب این اتحادیه های کارگری و حزب کمونیست ایران، اتحادیه های کارگری مجدداً به رهبری و توسط حزب توده تشکیل شد. در مقابل این تشکلهای کارگری، همواره رژیم، لیبرالها و ارتجاعیونی وجود داشته اند که خواستار جدایی و استقلال اتحادیه های کارگری از کمونیستها بوده اند. این تشکلهای کارگری همواره تحت این عنوان که وابسته به احزاب چپ و کمونیست بوده اند مورد حمله قرار گرفته اند و این تلقی اشتباه را نزد عده ای بوجود آورده اند که اگر به اصطلاح "مستقل" باشند از حمله رژیم مصون خواهند بود.

به این نوع تلقی بعداً اشاره خواهیم کرد. رژیم پهلوی پیشقدم تشکیل اتحادیه های کارگری نبود تا هنگامی که کارگران ایران چشم باز می کنند با اتحادیه های کارگری دولتی و فساد آنها روبرو باشند. اگر چنین بود و در مبارزه کارگران با اتحادیه های دولتی خواست تشکل مستقل کارگری مطرح میشد آنگاه تلقی عمومی از خواست تشکل مستقل کارگری، مستقل از دولت بود. درست بر عکس است. این رضا شاه بود که تا چشم باز کرد خود را با اتحادیه های کارگری که به رهبری و توسط حزب کمونیست ایران تشکیل شده بود روبرو دید. همینطور پسرش محمدرضا شاه. بنابراین این دولت و نیروهای دست راستی بودند که برای اولین بار خواست "تشکلهای مستقل کارگری" را در جنبش کارگری مطرح کردند و به تشکلهای کارگری تحت عنوان وابسته بودن به احزاب چپ حمله کردند. و هدفشان جدا کردن تشکلهای کارگری از احزاب چپ و کمونیست بود. در دروان فعالیت حزب توده دولت و مخالفان کمونیستها حتی "اتحادیه های مستقل کارگری" را نیز بعنوان آلترناتیو خود بوجود آوردند. از جمله نظیر "امکا" (اتحادیه مرکزی کارگران و کشاورزان ایران) و "اسکی" (اتحادیه سندیکاهای کارگران ایران). و یا تشکیل "کنگره اتحادیه های کارگری ایران" که

در زمانی که اسداله علم در سال ۱۳۲۹ وزیر کار بود تشکیل شد و در بر گیرنده "امکا" و "اسکی" هم بود. تلاش رزم آرا (هنگامی که نخست وزیر بود) برای ایجاد "کنگره اتحادیه کارگری ایران" مورد انتقاد نیروهای دست راستی نبود. حملات همین تشکل به حکومت مصدق از طرف نیروهای دست راستی تحت این عنوان که چرا در سیاست دخالت می کنند، مورد انتقاد قرار نگرفت. نزدیکی اتحادیه های کارگری به احزاب دست راستی و یا تشکیل شدن آنها توسط این احزاب و یا حضورشان در جناح راست صحنه سیاسی مورد انتقاد نیروهای دست راستی نبود. اتحادیه های کارگری نباید توسط احزاب چپ تشکیل شود و نباید در جناح چپ صحنه سیاسی کشور حضور یابند. مستقل از احزاب و سیاست بودن فقط در رابطه با اتحادیه های کارگری نزدیک به احزاب چپ مطرح است.

این اتحادیه های مستقل در توازن قوای معین آن زمان آلت دست نیروهای دست راستی علیه کمونیستها بودند. این اتحادیه ها هنگامی نزد نیروهای دست راستی و دولت عزیز بودند که اتحادیه های رادیکال و نزدیک به احزاب چپ وجود داشتند. دولت وقتی اتحادیه های کارگری نزدیک به کمونیستها را از بین برد دیگر به اتحادیه های مستقل از احزاب چپ نیز احتیاجی نداشت. تشکلهای کارگری مستقل نزد دولت و نیروهای دست راستی ابزاری برای مبارزه با کمونیستها بود. هنگامی که کمونیستها سرکوب شدند به این ابزار دیگر احتیاجی نبود. تشکلهای کارگری مستقل در ایران اوج موفقیتشان آغاز پروسه مرگشان بود. سرمایه داری ایران به تشکلهای کارگری دست ساز دولت و عمیقا وابسته به دولت نیاز دارد. هم اتحادیه های کارگری دوران شاه و هم شوراهای اسلامی که التزام عملی به ولایت مطلقه فقیه دارند از همین جنسند.

اپوزیسیون "لیبرال" ایران نیز هنگامی بر خواست تشکل مستقل کارگری پافشاری می کرده است که اتحادیه های کارگری چپ و رادیکال وجود داشته اند. آنها نیز مانند رژیم هنگامی که اتحادیه های رادیکال و چپ سرکوب شدند و

نگرانی آنها از گسترش نفوذ کمونیسم کاهش یافت. تشکل مستقل کارگری و اصولاً طرح مطالبات کارگری را فراموش کردند و خود را بر سر این مسائل با دولت سرشاخ نکردند.

انقلاب ایران و تشکل مستقل کارگری

تاکنون علل انقلاب ۵۷ و سرنگونی رژیم شاه از زوایای گوناگونی مورد بررسی قرار گرفته است. در این میان ژنرالها، سیاستمداران و روشنفکران رژیم شاه کوشیده اند درسهایی که بورژوازی ایران باید از انقلاب بگیرد را بیان کنند. آقای حبیب لاجوردی با کتاب "اتحادیه های کارگری و خودکامگی در ایران" رابطه رژیم شاه را با طبقه کارگر ایران مورد بررسی قرار داده است. وی در این کتاب نظرات خود را درباره اشتباهات رژیم پهلوی در برخورد به جنبش کارگری بیان کرده و درسی را که نسل بعدی "طبقه ممتاز" ایران باید از انقلاب بگیرد را برشمرده است. آقای لاجوردی در پس گفتار این کتاب می نویسد:

"از آنجا که من نیز چون عضوی از طبقه ممتاز ایران از پاره ای سیاستها و اعمالی که نکوهش می کنم، سود برده ام، ممکن است سخنانم حمل بر دو رویی شود. من نمی توانم داور بیطرف چنین انتقادی باشم. ولی داوطلبانه خود را در معرض آن قرار می دهم زیرا باور دارم که سکوت یا گزیدن مطالب دلپسند، فرزندان من و فرزندان آنان را از فرصت درس آموختن از اشتباهات ما محروم خواهد کرد."

از آنجا که این کتاب منسجم ترین متن دفاع از تعبیر رایج از تشکل مستقل کارگری است؛ از آنجا که نوع تشکل کارگری مورد نظر این کتاب همان چیزی است که لیبرالیسم ایران می خواهد و همچنین از آنجا که اندرزهای آقای لاجوردی به نسل بعدی "طبقه ممتاز" ایران نزد کارگرانی که خود را چپ و کمونیست می دانند نیز هوادارانی یافته است، جا دارد تا به تزه های وی اشاراتی

بکنیم. بررسی تزه‌های این کتاب به بهترین شکلی جایگاه سیاسی و اجتماعی دست راستی مدافعان تشکل مستقل کارگری را نشان میدهد.

تزه آقای لاجوردی یکی از تئوریهای رایج اقتصاد توسعه است که می‌گوید: توسعه اقتصادی و اجتماعی بدون توسعه سیاسی با شکست روبرو میشود. بر اساس این تئوری، رژیم شاه ایران را از نظر اقتصادی و اجتماعی توسعه و رشد داد ولی چون آنرا به عرصه سیاسی نکشاند و به احزاب آزادی فعالیت نداد با شکست روبرو شد و سرنگون گشت. بررسی این تئوری از این زاویه که علل انقلاب را درست بررسی میکند یا نه ما را از موضوع اصلی دور می‌کند. اما لازم است همین قدر گفته شود که مهمترین اشکال این تئوری اینست که نمی‌خواهد ببیند که اعتراضات ضد شاه هنگامی که کشور در حال توسعه و رشد بود اوج نگرفت و درست پس از آن آغاز شد که شتاب رشد روبه‌کندی گذاشت و بحران آغاز شد.

برگردیم به کاربرد این تئوری در رابطه با طبقه کارگر و اتحادیه‌های مستقل کارگری.

مسئله محوری در این تئوری این است که چگونه میشود به اتحادیه‌های کارگری (که نمی‌شود مانع فعالیتشان در یک دموکراسی شد) آزادی فعالیت داد و در عین حال از رشد کمونیسم در درون اتحادیه‌ها که کل سیستم را به خطر می‌اندازد جلوگیری کرد. زیرا نقض غرض است که توسعه اقتصادی که هدفش ممانعت از "افتادن کشورهای جهان سوم به دامان کمونیسم" است خودش موجب تقویت کمونیستها شود. پاسخ این تئوری اینست که اتحادیه‌های کارگری مستقل، خود از پیشگامان مبارزه با کمونیسم هستند. به مشخصات اتحادیه‌های کارگری مستقل که در پائین اشاره خواهم کرد دقت کنید و آنرا مقایسه کنید با شوراهای اسلامی و بیاد بیاورید مواضع چند سازمان چپ را مثلا راه کارگر را در قبال شوراهای اسلامی. اینها حتی شوراهای اسلامی را نفی نکردند و درصد برآمدند تا در آن

فعالیت کنند. می توانید حدس بزنید که در قبال این اتحادیه های کارگری مستقل چه مواضع و چه نرمشی نشان خواهند داد.

حال ببینیم در تئوری آقای لاجوردی اتحادیه های کارگری مستقل چه مشخصاتی دارند. از نظر این تئوری اتحادیه های مستقل کارگری خواسته های اقتصادی کارگری را مطرح می کنند، بر سر مطالبات کارگری با کارفرماها مذاکره می کنند، آنها لزوماً مزدور کارفرما و یا وابسته به دولت نیستند و گاهی اعتصابات را نیز راه می اندازند، اما از نظر سیاسی ضد کمونیست هستند و خودشان عملاً یکی از ابزارهای مهم رژیم در مبارزه با احزاب کمونیست هستند. آیا "نامه سرگشاده" کارگر تبعیدی به اتحادیه بیکاران کردستان عراق را بیاد دارید. آیا کارگر تبعیدی یکی از اهداف تشکیل همین تشکلهای مستقل کارگری نیست؟

آقای لاجوردی می گوید "به این نتیجه رسیدم که این درست که اتحادیه های کارگری مستقل جایگزین پرجاذبه ای برای کمونیسم به شمار می آید، ولی تنها کشوری که همزمان با پیشرفتهای اجتماعی و اقتصادی در مسیر توسعه سیاسی نیز گام بر می دارند، یعنی کشوری دموکراتیک، اجازه می دهند که اتحادیه های کارگری مستقل تشکیل شود."

این تئوری معتقد است با وجود اتحادیه های کارگری مستقل که خودشان پیشگام مبارزه علیه کمونیسم هستند می شود در کشور به احزاب آزادی فعالیت داد بدون اینکه نگران به خطر افتادن کل سیستم شد. از نظر آقای لاجوردی اشتباه شاه در رابطه با جنبش کارگری همانا میدان ندادن و یا ایجاد نکردن اتحادیه های مستقل کارگری بود. درس وی به نسل بعدی "طبقه ممتاز" ایران که "هراس ژرفی از کمونیسم دارند" اینست که برای مبارزه با کمونیسم باید این اتحادیه های کارگری مستقل را ایجاد کند.

آقای لاجوردی در پیشگفتار کتاب "اتحادیه های کارگری و خودکامگی در ایران" می نویسد:

"به یاد دارم که جورج لاج نویسنده کتاب "پیشگامان دموکراسی: کارگران در کشورهای روبه توسعه" بحث منطقی را مطرح کرده بود بر این پایه که در کشورهای روبه توسعه میدان دادن به اتحادیه های کارگری مستقل تدبیر موثری برای مبارزه با نفوذ کمونیسم است. این استدلال بر اساس بحثی درباره نقش اتحادیه های کارگری در کشورهای مختلف جهان سوم از هند تا تونس استوار بود.

پرسشی که در آن زمان برایم مطرح شد این بود که اگر اتحادیه های کارگری با ارائه جایگزین پرجاذبه ای به کارگران از نفوذ کمونیسم می کاهد چرا بسیاری از کشورهای روبه توسعه، مانند ایران، با اینکه دولتهایشان هراس ژرفی از کمونیسم ابراز می دارند به سازمانهای کارگری میدان نمی دهند و یا دست کم تشکیل شدن آنها را مجاز نمی شمارند؟ این پرسش بی پاسخ ماند.

اما "جرج لاج" کیست که آقای لاجوردی به پیروی از وی خواهان ایجاد اتحادیه های کارگری مستقل در ایران است. جرج لاج مشاور اقتصادی جان اف کندی بود. و کتابش در دفاع از تز "انقلاب سبز" کندی است که در ایران به انقلاب سفید معروف شد. هدف از این انقلاب توسعه کشورهای "عقب مانده" بود تا بتوانند در مقابل کمونیسم تاب بیاورند. در این کتاب که در یکی از دورانهای اوج جنگ سرد نوشته شده است دموکراسی یعنی ضد کمونیسم. جرج لاج در این کتاب توضیح می دهد که چگونه اتحادیه های کارگری مستقل میتوانند توک تیز حمله نیروهای دموکراسی علیه کمونیسم باشند.

به پیروی از همین تئوری بود که "در سراسر دو دهه بعد (ده سی و چهل) بریتانیای کبیر و ایالات متحده متمایل به توسعه اتحادیه های کارگری در ایران بودند: هر دو کشور "وابسته کارگری" به سفارتخانه های خود در تهران اعزام داشتند و افرادی را که می توانستند کارگران ایران را رهبری کنند برای سفرهای مطالعاتی به کشورهای خود دعوت می کردند. بعلاوه، سمینارهایی درباره

اتحادیه های کارگری برگزار می کردند و فیلمهایی به نمایش گذاشتند که نشان میداد چگونه کارگران انگلیسی و آمریکایی متشکل شده با کارفرمایان مذاکره می کنند و گاهی نیز دست به اعتصاب می زنند."

"از سال ۳۳ تا ۴۰ نزدیک به ششصد کارگر در برنامه های آمریکا برای پرورش کادر و رهبر کارگری در آمریکا و ایران شرکت کردند."

اینها قرار بود رهبران و ستون فقرات "تشکلهای کارگری مستقل" یعنی تشکلهایی "غیر دولتی" باشند و از این نظر برای کارگر جاذبه داشته باشند، خواستهای کارگری را مطرح کنند، با کارفرماها مذاکره کنند و گاهی اعتصابات را نیز راه بیندازند. و مهمتر از همه ضد کمونیست باشند و جلوی رشد کمونیسم را در جنبش کارگری بگیرند. اصولاً "اتحادیه های مستقل کارگری" برای این خواستهای کارگری را مطرح می کنند و یا اعتصاب راه می اندازند که بتوانند علیه کمونیسم مبارزه کنند.

آقای لاجوردی از حسن نبی زاده که در برنامه های آموزشی ایالات متحده آمریکا شرکت کرده است و ایالات متحده وی را "کارآمدترین رهبر سندیکایی اصفهان" می داند بعنوان یکی از "رهبران راستین کارگران" یاد می کند.

اشکالی ندارد که فعالین کارگری را ببرند انگلستان و آمریکا آموزش دهند و یا توسط سفارتخانه های آنها تربیت شوند. مسئله این است که ارتباطی با کمونیستها و احزاب چپ نداشته باشند. اتحادیه هایی که توسط کمونیستها تشکیل میشود وابسته است اما اتحادیه هایی که بنیان گذارانیشان در آمریکا و انگلستان آموزش می بینند تا علیه کمونیسم مبارزه کنند، اتحادیه های کارگری مستقل هستند و یکی از تضمینهای "ایران با ثبات و امن".

این درسی است که آقای لاجوردی به فرزندان "طبقه ممتاز" ایران میدهد.

تشکل کارگری مستقل و اپوزیسیون ایران

۱ - لیبرالیسم

به نظر میرسد که لیبرالیسم ایران می‌کوشد درس‌های آقای لاجوردی به "فرزندان طبقه ممتاز" ایران را بیاموزد و اتحادیه‌های مستقل کارگری را در ساختار حکومتی خود جای دهد. تشکلهایی که خواستهای کارگری را مطرح کنند، با کارفرماها مذاکره کنند و گاه اعتصابات نیز راه می‌اندازند و در عین حال پیشگام مبارزه با کمونیسم باشند. آنها در هر کجا که از آزادی فعالیت اتحادیه‌ای صحبت می‌کنند چنین تشکلهایی را مدنظر دارند. این اتحادیه‌ها دائماً در حال "کشف توطئه"، "اقدامات خرابکارانه" احزاب کمونیست در اتحادیه‌ها هستند. این بخشی جدایی‌ناپذیر از ساختار آنهاست.

۲ - فعالین کارگر تبعیدی

فعالین کارگر تبعیدی و کلاً آنچه که اینها فعلاً در خارج کشور نمایندگی می‌کنند اساساً همین نوع از اتحادیه کارگری مستقل است. کارگر تبعیدی حتی قبل از آنکه این نوع اتحادیه‌ها تشکیل شود و اعتصابی برای مطالبات کارگری راه انداخته باشد پیشگام نمایندگی یک ضدیت هیستریک علیه احزاب و سازمانهای چپ و کمونیست است. در حقیقت اینها هیچ زحمتی برای انطباق خود با این "اتحادیه‌های مستقل کارگری" نباید بکشند. اینها بدون اینکه کلاسهای آموزشی سفارت آمریکا را از سر گذرانده باشند، خمیره آنها دارند که فعال و کادر چنین تشکلهایی باشند و یا فی الحال هستند. در نشریه آنها هم شعار "کاهش ساعت کار تا رفع بیکاری" وجود دارد، و هم متهم کردن کمونیستها به جنایت و باعث و بانی کشته شدن کارگران مبارز. آنها در نشریه خود هم خواهان افزایش دستمزد کارگران هستند و هم کارگران را از تماس و ارتباط با احزاب و سازمانهای چپ و کمونیست بر حذر می‌دارند و با لحن و کلمات زننده‌ای در مورد سازمانها و احزاب چپ حرف می‌زنند. آیا آنها دارند جنسشان را به "طبقه ممتاز" مورد

نظر آقای لاجوردی عرضه می کنند؟ آیا ضدیت هیستریک و کینه ورزی آنها علیه احزاب و سازمانهای چپ و کمونیست، از هم اکنون بخشی از فعالیت انتخاباتی آنها در "اتحادیه های کارگری مستقل" است؟

۳ - راه کارگر

نشریه راه کارگر در شماره ۱۲۳، بهمن ۷۳، طی مقاله ای به قلم "حشمت" و بنام "ضرورت دفاع از استقلال تشکل اتحادیه ای!" مواضع خود را در درباره "تشکل مستقل کارگری" بیان کرده است. این مقاله مغشوش مسائل بسیار زیادی را مطرح کرده است که نقد و بررسی همه آنها ما را از موضوع اصلی این سمینار دور می کند و آنرا باید به فرصت دیگری وا گذاشت. با این حال بد نیست به چند نمونه آن مختصرا اشاره کنم.

مقاله راه کارگر دارای حکم های شدیداً نادرستی است. به بعضی از آنها توجه کنید.

* در مقاله نوشته شده است که: "سازماندهی حزبی کارگران اساسا وسیله ای برای کمک به باز تولید مبارزه اتحادیه ای است و یکی از شرایط دوام و بقاء مبارزه اتحادیه ای، اینستکه سازماندهی حزبی کارگران تحت هیچ شرایطی منطق مبارزه اتحادیه ای را نادیده نگیرد." از آنجا که این مقاله در راه کارگر نوشته شده است باید فرض را بر این گذاشت که منظورش از سازماندهی حزبی کارگران، سازماندهی کارگران در یک حزب کمونیستی است. بنابراین باید گفت سازماندهی حزبی کارگران "اساسا وسیله ای" برای انقلاب کارگری است و نه اساسا برای کمک به باز تولید مبارزه اتحادیه ای. حزب برای سازماندهی یک انقلاب سوسیالیستی از جمله برای سازماندهی جبهه اقتصادی کارگران هم فعالیت می کند. فلسفه وجودی حزب اساسا برای بازتولید مبارزه اتحادیه ای نیست.

* "در جائیکه شاهد فقدان آزادی، دموکراسی، درجه ای از رفاه، و ساعات بیکاری (منظور ساعات فراغت) باشیم، کارگران معمولاً برای فرهنگ و سیاست مبارزه نمی کنند." این همان نظریه پوسیده سوسیالیسم نتیجه فقر است می باشد. معلوم نیست چرا راه کارگر در ایران برای جامعه ای مبارزه می کند که در آن کارگران معمولاً دیگر مثلاً برای سیاست مبارزه نمی کنند. نویسنده راه کارگر با مبارزه کارگران در کشورهای اروپایی مواجه شده و چنین فرمولی را بدست داده است. وی متوجه نشده است که نظریه حاکم بر جنبش کارگری اروپا سوسیال دموکراسی است. و اینکه کارگران بدانگونه که مد نظر راه کارگر است برای سیاست و فرهنگ مبارزه نمی کنند نه ناشی از رفاه و آزادی است بلکه آنها مطابق درک سوسیال دموکراسی برای فرهنگ و سیاست و اصولاً بهبود وضع خود مبارزه می کنند.

* - "بهترین راه مبارزه علیه بوروکراسی اتحادیه، موثرترین شیوه مبارزه علیه آریستوکراسی کارگری، پذیرش آزادی اتحادیه است." منظورش اینست که تنها یک اتحادیه در کشور وجود نداشته باشد. در فرانسه و اسپانیا هم کمونیستها، هم سوسیالیستها و هم آنارکوسندیکالیستها اتحادیه های کارگری خود را دارند. آیا اینها مانعی در مقابل بوروکراسی اتحادیه ای هستند؟ در ترکیه نیز هم اتحادیه حق ایش است (اسلامی)، هم دیسک است (چیپها) و هم ترکیش وجود دارد. آیا بوروکراسی اتحادیه ها در این کشورها کمتر است؟ بوروکراسی اتحادیه مسئله ای است مربوط به سیاست و ساختار اتحادیه که مانع اعمال اراده مستقیم کارگر است. سیاستها و اهدافی که اتحادیه دارد به وی اجازه نمی دهد که به اعمال اراده مستقیم کارگری و مجمع عمومی کارگران در محل کار میدان دهد.

* "اتحادیه هایی که دست ساز احزاب هستند همانقدر به بیراهه می روند که احزاب دست ساز اتحادیه ها". خیر. چنین نیست. بستگی به این دارد که این تشکلهای چه اهداف و سیاستهایی دارند. آنچه که اتحادیه ها و احزاب را به بیراهه

می برد سیاستها و اهداف آنهاست و نه نوع رابطه ای که آنها باهم دارند و نوعی که تشکیل شده اند.

اما نظر راه کارگر در مورد تشکل مستقل کارگری.

بر اساس مقاله "ضرورت دفاع از استقلال تشکل اتحادیه ای!"، از نظر راه کارگر اتحادیه باید مستقل از دولت و احزاب و سیاست باشد. مقاله نشریه راه کارگر لزوم استقلال اتحادیه از دولت و حزب را صریحا و مستقیا می گوید اما از اینکه صریحا بگوید و بنویسد که "اتحادیه باید مستقل از سیاست باشد" فعلا طفره می رود. نشریه راه کارگر نوشته است:

"از نظر ما استقلال اتحادیه بمعنای اینستکه اتحادیه وابسته به دولت نباشد، یک سازمان اساسا غیر حزبی باشد، و کارکرد آن تابع این یا آن حزب نباشد، چه حزب کارگران و چه حزب سرمایه داران. احزاب کارگری و سوسیالیستی این استقلال را برخلاف نظر ترتسکی نه تنها بلحاظ حقوقی، بلکه از نقطه نظر سیاسی نیز، باید برسمیت بشناسند."

اینجا برای اینکه از موضوع دور نشویم خیلی مختصر به استقلال حقوقی تشکل کارگری از احزاب اشاره می کنم. موضع ترتسکی که نشریه راه کارگر با آن مخالف است یکی از مواضع معتبر و سنتی کمونیستها در قبال تشکلهای کارگری بوده است. بدین معنی که یک تشکل کارگری بهر میزانی که یک رابطه تنگاتنگ سیاسی، مالی و تشکیلاتی با احزاب چپ داشته باشد، استقلال حقوقی خود را حفظ خواهد کرد. یعنی تصمیم گیری تشکل کارگری از طریق مکانیسم های تصمیم گیری خود آن تشکل انجام خواهد گرفت. تاثیر گذاری بر تصمیمات تشکل کارگری از طریق مکانیسم های سیاسی انجام خواهد گرفت. اگر یک حزب خواهان اتخاذ تصمیم معینی از طرف تشکل کارگری است تنها به اقتناع اعضای آن تشکل کارگری که بخشی از آنها اعضای همان حزب هستند اتکا میکند.

بهر حال نکته مهم در اینجا اینست که همه ظرایفی که در رابطه یک تشکل کارگری با یک حزب بوجود می آید برآیند یک مبارزه سیاسی است.

حال ببینیم راه کارگر نظرش را درباره لزوم استقلال اتحادیه از سیاست چگونه بیان کرده است. در این مورد برخلاف دو مورد استقلال اتحادیه از حزب و دولت، راه کارگر ترجیح داده است موضع خود را صریحا و مستقیما بیان نکند. در مقاله راه کارگر آمده است: "خصلت اقتصادی این مبارزه (مبارزه اتحادیه) نباید لزوما به معنای غیر سیاسی بودن آن تعبیر شود." پس از آن نویسنده با اتکا به مارکس که هر مبارزه طبقاتی مبارزه ای است سیاسی، مثالی درباره مبارزه برای کاهش ساعت کار می آورد. یکی مبارزه برای کاهش ساعت کار در یک کارخانه که مبارزه ای است اقتصادی و دیگری مبارزه برای کاهش ساعت کار بشکل سراسری که مبارزه ای است سیاسی. زیرا در شکل سراسری کارگران بمثابه یک طبقه در مقابل سرمایه داران بمثابه یک طبقه قرار میگیرند. نویسنده نمی گوید مارکس این تعریف را در مقابل چه کسانی داده است. مارکس این تعریف را در مقابل کسانی داده است که می گفتند که کارگران فقط مبارزه اقتصادی می کنند و نه سیاسی. مارکس به آنها توضیح می دهد که همان مبارزه اقتصادی اگر طبقه کارگر را بمثابه یک طبقه در مقابل طبقه سرمایه دار بمثابه یک طبقه قرار دهد دیگر یک مبارزه سیاسی است. مارکس این نوع مبارزه سیاسی اتحادیه را جایگزین مبارزه سیاسی اتحادیه - منظور سیاست بمعنای روزمره کلمه است - نکرده است. البته دشوار است باور کرد که نویسنده راه کارگر نمی داند که مدافعان اتحادیه مستقل از سیاست منظورشان از سیاست، سیاست به معنای روزمره کلمه است. استدلال مخالفان دخالت اتحادیه در سیاست نظیر همانی است که از کتاب "ماموریت برای وطن" شاه نقل کردم. مدافعان اتحادیه مستقل از سیاست می گویند دخالت اتحادیه در سیاست باعث ضربه خوردن به اتحاد کارگران در مبارزه اقتصادی میشود. نویسنده راه کارگر نیز نوشته است: "بنابراین ضروری است اتحاد کارگران در عرصه اقتصادی برسمیت شناخته شود و با معیارهای سیاسی - ایدئولوژیک شقه شقه نگردد." فرق

راه کارگر با مدافعان اتحادیه مستقل از سیاست در جناح راست اینست که راه کارگر موافق فعالیت احزاب در درون تشکلهای توده ای است و آنها مخالفند. زیرا آنها فراموش کردن محیط فعالیت برای احزاب چپ می دانند.

بنابراین سؤال اینست که آیا دخالت اتحادیه در سیاست به اتحاد کارگران در مبارزه اقتصادی ضربه می زند؟ آیا برای حفظ اتحاد کارگران در مبارزه برای منافع اقتصادی و حفظ وحدت تشکل این جبهه از مبارزه کارگران، باید اتحادیه از دخالت در امور سیاسی خودداری کند؟

این استدلال رایج در دفاع از دوری تشکلهای کارگری از احزاب و سیاست بر پایه غلطی بنا شده است. فرض این استدلال این است که کارگران در مبارزه برای "بهبود وضع اقتصادی خود" بنابه تعریف متحد هستند و لذا تشکل این جبهه از مبارزه هم متحد میماند اگر معیارهای سیاسی را در آن دخیل نکنیم. چنین نیست. کارگران را باید در مبارزه اقتصادی متحد کرد و متحد نگه داشت. و این خود نیازمند یک فعالیت اساسا سیاسی است. فعالیتی که در یک جمله و برای طولانی نشدن بحث می توان بدین شکل بیان کرد: آگاه کردن کارگران از "عملکرد سیستم سرمایه داری". اتحادیه و یا هر نوع تشکل کارگری دیگر برای متحد کردن اعضایش در مبارزه اقتصادی کدام نظریه را درباره "عملکرد سیستم سرمایه داری" در میان کارگران تبلیغ و ترویج می کند. گفتن اینکه اتحاد کارگران را در مبارزه اقتصادی و در نتیجه تشکل این جبهه از مبارزه را با معیارهای سیاسی شقه شقه نکنید در بهترین حالت اگر عوام فریبانه نباشد شدیداً ساده انگارانه است. زیرا اتحاد اکثریت کارگران در یک اتحادیه اصولاً با دست بالا پیدا کردن یک اندیشه سیاسی درباره جامعه سرمایه داری در بین اکثریت کارگران عضو آن بدست می آید و نه دوری اتحادیه از سیاست و احزاب. این نیز حاصل مبارزه سیاسی احزاب و طبقات در جامعه و بویژه در میان کارگران است. اگر خط مشی سوسیال دمکراسی حاکم شود، کارگران را با مباحث و استدلالهای معینی می توان به مبارزه کشاند و یا کارگران اعتصابی را به سر

کار فرستاد بدون اینکه هر بار موجودیت تشکل آنها زیر سؤال برود و در آستانه از هم پاشیدن قرار بگیرد. در چنین صورتی اکثریت این کارگران متحدا وارد مبارزه میشوند و متحدا دست از مبارزه میکشند. کارگران پرونیست، سوسیال دمکرات و کمونیست هر یک درک متفاوتی از منافع اقتصادی طبقه کارگر و رابطه اش با سیستم سرمایه داری دارند. مثلا اتحادیه معدنچیان انگلستان رسیدن به سوسیالیسم و مبارزه برای آنرا یکی از اهداف خود تعریف کرده است. نمی شود همه این تشکلهای کارگری و کارگران آنرا با استدلالها و مباحث یکسان به مبارزه کشاند و یا به مبارزه شان پایان داد. یک مثال فرضی، یک اتحادیه کارگری در دوران جنگ ایران و عراق جلسه ای برگزار می کند تا کارگران بعد از شنیدن اظهار نظر یکدیگر درباره خواست افزایش دستمزد تصمیم بگیرند. کارگران طرفدار اکثریت و حزب توده همراه با انجمن و شورای اسلامی نه تنها مخالف افزایش دستمزد هستند بلکه خواهان افزایش تولید نیز می باشند. بخشی از کارگران هم خواهان افزایش دستمزد هستند. آیا بحث طرفین چیزی جز بحث سیاسی است؟ آیا می توان گفت وحدت کارگران را با معیارهای سیاسی - ایدئولوژیک شقه شقه نکنید ما خواهان افزایش دستمزد هستیم؟ و بر عکس، میشود همین عبارت شقه شقه نکنید را تکرار کرد و گفت خواهان افزایش دستمزد نیستیم؟ وحدت کارگران در چنین اتحادیه ای را چگونه می توان حفظ کرد؟ اصولا آیا اتحادیه توان متحد نگه داشتن کارگران را در چنین شرایطی دارد؟ کارگرانی که مخالف افزایش دستمزد در دوران جنگ هستند این نظر خود را از جنبش های اجتماعی جامعه و احزاب سیاسی آن گرفته اند و توسط آنان قانع شده اند. اتحادیه به تنهایی قدرت تغییر نظر آنان را ندارد. جنبش های اجتماعی و احزابی در همان مقیاس می توانند بر نظر کارگران تاثیر بگذارند. ساده انگاری است اگر فرض کرد که کارگران صرفا توسط فعالیتهای خود اتحادیه متحد میشوند و یا متفرق می گردند. اتحاد کارگران در هر اتحادیه قبل از هر چیز حاصل فعالیت سیاسی گرایشات و احزاب سیاسی در جامعه است. اتحادیه هایی که زیر نفوذ یک حزب هستند بخشی از وحدت درونی خود را

مدیون آن حزب معین هستند. آن حزب است که کارگران را بر سر مسائل پایه ای تری متحد می کند تا اتحادیه بتواند وحدت خود را در مبارزه اقتصادی حفظ کند.

بیاد دارید که چند ماه قبل اختلاف دولتهای اسپانیا و کانادا بر سر حدود آبهای که می توانند در آن ماهیگیری کنند، کارگران ماهیگیر دو کشور را به شعار دادن و تظاهرات علیه یکدیگر کشاند. آیا با تز با معیارهای سیاسی و ایدئولوژیک وحدت کارگران را شقه شقه نکنید می توان مانع چنین وقایعی شد؟ آیا اتحادیه برای ممانعت از چنین چیزی نباید به نقد ناسیونالیسم بپردازد و از این طریق خود را با تمام احزاب و عقاید ناسیونالیستی جامعه و از جمله بخشی از اعضای خود در بیاندازد؟ حفظ اتحاد تشکل کارگری خود حاصل یک مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک است و نه فرار از این مبارزه.

آیا تاکنون کارگران متحد خواهان افزایش دستمزد را نطق یک سیاستمدار بورژوا و یا رهبر یک اتحادیه با اجتناب ناپذیر بودن سفت کردن کمر بندها و ریاضت کشی اقتصادی متفرق نکرده و به سر کار فرستاده است؟ آیا در چنین شرایطی با تز مدافعان "شقه شقه نکردن" می توان کارگران را متحد نگه داشت و مانع پایان دادن به مبارزه شد؟ آیا آنهایی که با نطقهای عمیقاً سیاسی کارگران اعتصابی را بسر کار می فرستند و یا قانعشان می کنند که حتی با غر و لند با کاهش دستمزدشان موافقت کنند، بهتر از راه کارگر مکانیسمهای تصمیم گیری کارگران نمی شناسند؟

اینکه وجه مشترک کارگران در مبارزات اقتصادی برای کارگران ملموس تر است، اینکه کارگران در مبارزه برای منافع اقتصادی خود با دشواری کمتری متحد میشوند تا در عرصه سیاست و جهان بینی، نباید به فرمول بندی ساده انگارانه و عوامانه "شقه شقه" منجر شود. وجود خطوط سیاسی و ایدئولوژیک مختلف در درون طبقه کارگر بخشی جدایی ناپذیر از موجودیت خود طبقه کارگر است. باید علیرغم اینها و با برسمیت شناختن وجود آنها کارگران را در جبهه

مبارزه اقتصادی متحد کرد و متحد نگه داشت. تز با معیارهای سیاسی - ایدئولوژیک صفوف کارگران را شقه شقه نکنید راه حل نیست. به نتیجه نمی رسد. ساختن تئوری از یک ضعف است. باید جبهه مبارزه اقتصادی کارگران را که هیچکس نمی تواند مانع ورود معیارهای سیاسی و ایدئولوژیک در آن شود را با فعالیت سیاسی متحد کرد و متحد نگه داشت. این کار بسیار دشواری است و نیازمند یک فعالیت وسیع و عمیق در میان کارگران است. این تنها راهی است که به مقصد میرسد. راه میان بری وجود ندارد. فقط در کشورهایی می توان کارگران را حتی در جبهه اقتصادی متحد کرد و برای مدتی طولانی متحد نگه داشت، که یک یا چند خط مشی سیاسی، اکثریت بیابند و به توافق برسند.

بطور مثال وجود تنها اتحادیه های زیر نفوذ سوسیال دمکراتها در کشورهای شمال اروپا، نروژ، دانمارک، سوئد و آلمان و وجود اتحادیه های زیر نفوذ سوسیال دمکراتها و کمونیستها در اسپانیا و فرانسه نشان میدهد که در کشورهای دسته اول سوسیال دمکراسی حاکمیت دارد و کارگران در جبهه مبارزه اقتصادی بطور سراسری در یک اتحادیه متحد هستند. این اتحاد در فرانسه و اسپانیا (صرف نظر از درصد کارگران عضو اتحادیه) تنها در مواردی پیش می آید که اتحادیه های کارگری زیر نفوذ کمونیستها و سوسیال دمکراتها با هم به توافق برسند و همکاری کنند. با تز عدم دخالت اتحادیه های کارگری در سیاست و احزاب نمی توان کارگران را در فرانسه یا اسپانیا در یک اتحادیه متحد کرد.

۲ - در مقاله راه کارگر نوشته شده است "اگر مبارزه فعال کارگری در عرصه اقتصادی صورت گیرد، و کارگران علیرغم گرایشات سیاسی - فکری مختلف، اتحاد خود را در این زمینه حفظ کنند، زمینه مساعدی برای گسترش ایده های چپ بوجود می آید. مثلا همه جا نفوذ احزاب "چپ" از احزاب راست بیشتر است، کشورهای انگلیس و آلمان نمونه گویای این وضع هستند. اتحادیه های هر دو کشور عملا زیر نفوذ احزاب سوسیال دمکرات هستند تا محافظه کار. اگرچه امکان دارد بین احزاب و اتحادیه ها هماهنگی موجود باشد، اما معمولا کارکرد و

آرایش مبارزه اتحادیه ای با فعالیت و سازمانیابی سیاسی تفاوت قابل ملاحظه ای دارد. "موضع راه کارگر وقتی درباره رابطه اتحادیه های کارگری و احزاب در اروپا و ایران صحبت می کند بسیار متفاوت است. در این قسمت از مقاله راه کارگر طرفدار اتحادیه های کارگری مستقل از دولت و احزاب و سیاست به رابطه اتحادیه های کارگری آلمان و انگلستان با احزاب سوسیال دموکرات نه تنها انتقادی ندارد بلکه می گوید اگر گرایشات مختلف در مبارزه اقتصادی متحد باشند "زمینه مساعدی برای گسترش نفوذ چپ بوجود" می آورند. بعدا به این مسئله بر خواهم گشت اما قبلا ببینیم این تز بر چه احکام نادرستی بنا شده است؟

الف: بر خلاف حکم راه کارگر "در کشورهایی که اتحادیه متعدد وجود ندارد"، تقریباً در همه جا نفوذ احزاب چپ از راست بیشتر نیست. بعنوان مثال در کشورهایی که یک اتحادیه به مدل آمریکایی "اتحادیه های مستقل کارگری" وجود دارد و مشخصه شان ضد کمونیست بودن است چپ نفوذ ندارد. در فرانسه و اسپانیا تشکلهای متعددی وجود دارد و اگر طبق نوشته راه کارگر سوسیال دموکراسی را نیز چپ به حساب بیاوریم در همه آنها چپ از راست بیشتر نفوذ دارد. وجود یک اتحادیه یا چند اتحادیه هیچ دلیلی برای نفوذ چپ نیست.

ب: نفوذ احزاب چپ در این اتحادیه ها بدین خاطر نیست که "گرایشات سیاسی - فکری مختلف" اتحاد خود را در عرصه مبارزه اقتصادی حفظ کرده اند. در انگلستان که اصولاً اتحادیه ها خودشان حزب کارگر را درست کردند. در انگلستان باید از وابسته بودن حزب کارگر به اتحادیه ها و یا اینکه حزب کارگر زیر نفوذ اتحادیه هست حرف زد و نه بر عکس. هر چند طی پانزده ساله اخیر حزب کارگر با یک سرعت دایما رو به افزایش می کوشد تا بند ناف خود را از اتحادیه ها ببرد. در آلمان نیز این اتحادیه ها توسط سوسیال دموکراسی ایجاد شده است. اتحادیه های کارگری آلمان اتحادیه های اتحاد گرایشی نیست. نفوذ چپ (سوسیال دموکراسی) در اتحادیه های کارگری آلمان بدین علت نیست که گرایشات مختلف اتحاد خود را در عرصه مبارزه اقتصادی حفظ کرده اند. اگر

در آلمان فقط یک اتحادیه کارگری وجود دارد بدین علت است که سوسیال دموکراسی در جنبش کارگری آلمان کاملاً دست بالا دارد. و مهمتر اینکه در اتحادیه های زیر نفوذ سوسیال دمکراتها در کل اروپا نه تنها اتحاد گرایشات حفظ نشده است بلکه نیروهای رادیکال و کمونیست در آن بطور دائم و سیستماتیک محدود، اخراج و سرکوب شده و می شوند. آنچه این اتحادیه ها بر سر کمونیستها آورده اند انسان را به سرگیجه می اندازد. آیا راه کارگر از بلایایی که اتحادیه های سوسیال دمکرات بر سر فعالین و کارگران کمونیست خود بویژه پس از پایان جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد آوردند بی اطلاع است؟

ج - برگردیم به رابطه اتحادیه های کارگری آلمان و سوسیال دموکراسی. گفتیم که نویسنده راه کارگر از رابطه احزاب سوسیال دمکرات با اتحادیه های همین دو کشوری که نامبرده است نه تنها منفی یاد نمی کند بلکه آنرا جایزه اتحاد گرایشات میداند. در مورد رابطه این اتحادیه ها با احزاب از لغت وابسته استفاده نمی کند لغت "زیر نفوذ" را بکار میبرد. در مورد رابطه تشکیلاتی آنها با هم از لغت "هماهنگی" استفاده می کند. در صورتیکه این اتحادیه ها مستقل از احزاب سوسیال دمکرات نیستند. این اتحادیه ها یکی از منابع مهم کمک مالی به احزاب سوسیال دمکرات هستند. مثلاً در سوئد، تا چند سال پیش هر کارگری که عضو اتحادیه می شد بطور اتوماتیک عضو حزب سوسیال دمکرات هم میشد. بعلاوه اینها در سیاست هم کاملاً دخالت می کنند.

آیا لازم است تا مقالاتی را که نظر "د.گ.ب" در آلمان را در مورد پیمان ناتو و عضویت آلمان در آن توضیح میدهد را برای راه کارگر فرستاد تا متوجه شوند آنها بر سر چه مسائلی در سیاست دخالت می کنند، بدون آنکه وحدت آنها در مبارزه اقتصادی ضربه بخورد. نویسنده در مورد اتحادیه های بقیه کشورهای اروپایی چیزی نگفته است. اما رابطه اتحادیه ها با احزاب در همین دو کشوری که مثال زده است درست عکس موضع خود راه کارگر است. نویسنده خوبی واقف است که مثلاً تلاش حزب کارگر انگلستان برای دور شدن از اتحادیه ها

یک موضع دست راستی است و با آنکه خود حزب کارگر پیشقدم شده است که از اتحادیه ها هر چه بیشتر دور شود و به آنچیزی که راه کارگر برای کارگران ایران می خواهد نزدیک شود، راه کارگر برای حزب کارگر هورا نمی کشد و به اتحادیه های انگلستان نیز نمی گوید، چرا ناراحت هستید. خوب است که این طور شد. این کاری بود که باید خودتان پیشقدم آن میشدید و حالا که خود حزب کارگر این کار را می کند باید خوشحال باشید. و خلاصه راه کارگر مواضعش را در قبال رابطه اتحادیه ها و احزاب در ایران را برای اتحادیه های انگلستان نمی فرستد تا آنها را ارشاد کند. زیرا راه کارگر می داند که این مواضعش نزد کارگر آلمانی و انگلیسی اگر نخواهیم بگوئیم تاجرپرستی و دست راستی است شدیداً عقب مانده است. البته اگر یک حزب ایرانی بگوید که رابطه اتحادیه های کارگری و احزاب در ایران اشکالی ندارد که شبیه همین رابطه اتحادیه ها و احزاب سوسیال دموکراسی در اروپا باشد راه کارگر به زبان فارسی که اروپایی ها نتوانند آنرا بخوانند، چه ها که به این احزاب نخواهد گفت.

در ادامه به یک استدلال دیگر که در دفاع از تشکل کارگری مستقل از احزاب چپ گاه‌ها شنیده میشود اشاره می کنم و صحبت‌های خود را با یک جمع بندی کوتاه به پایان میرسانم.

گفته میشود که در کشورهای دیکتاتوری چون دولتها احزاب و سازمانهای چپ را تحمل نمی کنند لذا تشکل های کارگری نزدیک به آنها را نیز تحمل نمی کنند. بنابراین تشکل کارگری باید مستقل از این احزاب باشد تا وقتی آنها غیر قانونی می شوند و مورد حمله قرار می گیرند تشکلهای کارگری از حمله مصون بمانند.

این استدلال می خواهد با زبان خوش به کارگران اعلام می کند که کمونیسم در کشورهای دیکتاتوری ممنوع است و کارگران باید آنرا درک کنند. خودشان چپی نباشند و دور و بر احزاب و جریانات چپ هم پیدایشان نشود و گرنه باید شاهد دستگیری، زندان و شکنجه و انحلال اتحادیه شان باشند.

این یک فریب است. خود تاریخ ایران پس از کودتای سال ۳۲ بخوبی آنرا نشان میدهد. پس از کودتای سال ۳۲ دیدیم که رژیم حتی تشکلهایی که ابزار مبارزه دولت و نیروهای دست راستی با اتحادیه های رادیکال و نزدیک به احزاب چپ بود، را نیز تحمل نکرد.

اینکه تشکل کارگری اعلام کند با احزاب و سازمانهای چپ ارتباط ندارد تا از حمله مصون بماند غیر عملی است. زیرا پس از آن از طرف دولت و سرمایه داران آسوده نخواهند ماند. از فردای سرکوب احزاب چپ، تشکل کارگری دائما باید اثبات کند که با احزاب چپ رابطه ای ندارد. انتخاب هر کارگر کمونیست و چپ برای مسئولیت های اتحادیه نشانه ای از رابطه آن با سازمانها و احزاب چپ خواهد بود. آیا رهبر یک تشکل کارگری مستقل از احزاب می تواند یکی از فعالین و یا یکی از رهبران یک حزب چپ باشد؟ اگر چنین چیزی ممکن باشد آیا هرگاه که وی مواضعش را که طبیعی است شبیه مواضع حزب و یا عینا همان باشد را بیان کند، از طرف مدافعین استقلال همه جانبه تشکل کارگری از احزاب تحت این عنوان که وی دارد آن تشکل را بسمت وابستگی به آن حزب می برد مورد حمله قرار نخواهد گفت. آیا هر سیاست وی تحت این عنوان که مامور یک حزب کمونیست است مورد حمله قرار نخواهد گرفت.

آیا اتحادیه می تواند هر روز شاهد ساکت دستگیری فعالین و اعضایش بجرم عضویت در سازمانهای چپی باشد که مورد حمله قرار گرفته اند. سیاستهای تشکل کارگری نباید شبیه احزاب چپ باشد زیرا نشانه ای از ارتباط آن تشکل کارگری با احزاب چپ است. مثلا اگر حزبی یک خواست کارگری را مطرح کند - مثلا ۳۰ ساعت کار در هفته را - آن تشکل کارگری نمی تواند آن خواسته را مطالبه خود اعلام کند، زیرا نشانی از وابستگی آن تشکل به آن حزب معین بحساب می آید. در یک جمله برای اینکه تشکل کارگری سرکوب نشود باید فعال مبارزه علیه احزاب کمونیست باشد تا دولتها باور کنند که با آن احزاب ارتباطی

ندارد. این همان تشکل مستقل کارگری ضد کمونیستی است که مدافعان این استدلال گریز ناپذیر بودن آنرا به کارگران ایران گوشزد می کنند.

این استدلال در خدمت این قرار دارد که کارگران را از احزاب و سازمانهای چپ جدا کند تا رژیم با دشواری کمتری ابتدا احزاب و سازمانهای چپ را سرکوب کند و سپس به سراغ تشکلهای کارگری بیاید. تشکل کارگری نباید هنگام سرکوب و محدود کردن احزاب و سازمانهای چپ ساکت بماند.

مدافعین این استدلال از قبل نقش "آدم خوبه" را بعهده گرفته اند تا فردای سرکوب یک اتحادیه نزدیک به احزاب چپ بگویند که ما که گفتیم ولی شما گوش ندادید. باید "عاقل" شوید. در این کشور نمی توان اتحادیه و تشکل کارگری چپ داشت.

نفع تشکل کارگری در این است که مدافع سر سخت آزادیهای سیاسی و آزادی تشکل و احزاب باشد. نفع تشکل کارگری در دوری از سازمانها و احزاب چپ نیست. این یک فریب است.

در این قسمت نظرم را درباره رابطه تشکلهای کارگری با سیاست، احزاب و دولت بیان می کنم و صحبتهایم را به پایان می رسانم. طبقه کارگر ایران فاقد تشکل است. ایجاد تشکل توده ای کارگران با توجه به اوضاع ایران میرود تا به یکی از مسائل روز جنبش کارگری تبدیل شود. این مسئله با خود موضوع رابطه تشکل کارگری را با سیاست و دولت و احزاب به میان میکشد. بخش وسیعی از نیروهای اپوزیسیون هم "فرزندان طبقه ممتاز" مورد نظر آقای لاجوردی، هم احزاب و سازمانهای قدیمی و سنتی موسوم به لیبرال و هم همه آنهایی که با فرو ریختن دیوار برلین به جناح ضد چپ و یا لیبرالها پیوسته اند، تلاش خواهند کرد تا نمونه آمریکایی "تشکل مستقل کارگری" را ایجاد کنند. منظور آنها از تشکلهای کارگری که در مطالبات خود خواهان آزادی تشکیل آن هستند همین نوع تشکل است. آنها در مباحث خود چنین تلقی بدست می دهند که منظورشان تشکلهای کارگری نظیر اروپا است. چنین نیست. تشکل کارگری مورد نظر آنها

"تشکل مستقل کارگری" به اصطلاح جهان سومی است که یکی از ارکانش مبارزه آن با کمونیست‌هاست. این تشکلهای همانطور که جرج لاج می گوید توک تیز حمله دموکراسی علیه کمونیسم است.

ما باید در مقابل ایجاد چنین تشکلهایی بایستیم.

تشکل کارگری مورد نظر ما

تشکل کارگری مورد نظر ما باید مستقل از دولت یا غیر دولتی باشد. بدین معنی که دولت حق هیچ دخالتی در تشکیل، تعیین نوع ساختار تشکیلاتی، تعیین سیاست و انتخابات تشکل کارگری را نداشته باشد. در قوانین کشور باید تنها حق تشکل کارگران برسمیت شناخته شود و کارگران آزاد باشند تا بهر نحوی که خود تشخیص می دهند متشکل شوند. اینکه در کشور باید تنها یک اتحادیه باشد، نظیر آلمان، و یا چندین اتحادیه، نظیر فرانسه، مسئله ای است مربوط به توازن قوای سیاسی گرایش‌های درون جنبش کارگری و به قوانین و دولت بی ربط است.

بنابراین اینکه قانون شوراهای اسلامی در مجلس به تصویب رسیده است و شوراهای اسلامی بر اساس این قانون تشکیل شده اند کافی است تا شوراهای اسلامی از نظر ما مردود باشند. مجلس تعیین کرده است که نمایندگان کارگران باید دارای چه مشخصاتی باشند. تصمیم‌گیری در مورد تشکلهای کارگری و مسائل مربوط به آن در حوزه اختیارات مجلسها و دولتها نیست و تنها به کارگران مربوط است. مسئله چگونگی رابطه یک تشکل کارگری با احزاب مسئله داخلی یک تشکل کارگری است و به دولت ربطی ندارد. این تنها کارگران هر تشکل هستند که نوع رابطه خود را با احزاب تعیین می کنند. تنها خود اعضای یک تشکل کارگری تعیین می کنند چه نوع رابطه مالی، سیاسی و تشکیلاتی با احزاب برقرار می کنند. از نظر ما اینکه یک تشکل کارگری تحت نفوذ یک حزب باشد و یا یک رابطه تنگاتنگ سیاسی، تشکیلاتی و مالی با یک و یا چند حزب داشته باشد بخودی خود اشکالی ندارد. اگر اختلافی با آن تشکل

کارگری وجود داشته باشد بر سر سیاستهایی است که آن تشکل دارد و بعلاوه اینکه آیا به اعمال اراده مستقیم کارگری میدان میدهد یا نه. اینکه یک تشکل کارگری به کدام حزب نزدیک است و چه نوع رابطه ای با یک و یا چند حزب برقرار میسازد مسئله ای مربوط به خود آن تشکل کارگری است و تعیین کننده آن خود اعضای آن تشکل هستند. قوی شدن و ضعیف شدن یا نزدیک شدن و دور شدن یک تشکل کارگری از یک یا چند حزب معین مسئله ای کاملاً سیاسی است و همواره در جریان است. هیچ قانونی نباید سرنوشت این مبارزه سیاسی را از پیش و به نفع یکی از طرفین حل و فصل کند. باید جنبش کارگری ایران فرصت یابد تا در محیطی که آزادی احزاب وجود دارد، شکل بگیرد و درباره اینکه اصولاً در کدام سمت صحنه سیاسی ایران و در کنار کدام احزاب می ایستد تصمیم بگیرد. نفع جنبش کارگری ایستادن در جناح چپ جامعه است.

پاسخ به چند سؤال

می‌خواهم به نکاتی که مطرح شد، جواب بدهم. من بحث‌های کلی خود را دیروز مطرح کردم. نکاتی از آن‌ها را مجبورم تکرار کنم.

یکی این که در صحبت‌هایم گفتم که مساله تشکل مستقل کارگری، بسته به این که در کدام کشور مطرح شده، چه سابقه‌ای پشتش بوده، و توسط چه کسانی دست گرفته شده، با همین مساله در کشور بغلی که احتمالاً تاریخ دیگری داشته است، فرق می‌کند.

در مورد ایران گفتم که تشکل کارگری با کمونیست‌ها شروع و توسط آن‌ها تشکیل شده است. در مورد کردستان عراق هم همین را می‌گویم. رفیق جمال یوسف مطرح کرد که: ما قبلاً هم گفته بودیم که مستقل هستیم و بعد «جلال طالبانی» گفت که مستقل باشید... این طور نیست. بار اول که شما گفتید مستقل هستیم، که نرفتید با «کومله» تماس بگیرید. تماس شما با «حزب کمونیست

کارگری عراق» بود. ولی پس از آن که، آن طوری مستقل می‌شوید که «جلال طالبانی» می‌گوید، دیگر جایگاه سیاسی‌تان در جامعه فرق می‌کند.

او می‌گوید که: از «حزب کمونیست کارگری عراق» مستقل شوید و بروید با «کومله» تماس بگیرید. شما زمانی در «اتحادیه بیکاران» بودید و با «حزب کمونیست کارگری عراق» مشکلاتی داشتید. به خاطر آن مشکلات، که بعدا به آن‌ها اشاره می‌کنم، تشکل دیگری درست می‌کنید و حزبی که با آن رابطه می‌گیرید، «کومله» است.

شما قبل از آن هم می‌گفتید که مستقل هستید و بعد از آن هم. اما، این‌ها با هم فرق دارند. قبلا با «حزب کمونیست کارگری عراق» بودید و بعدا با «کومله». در مقابل تمام تلاشی هم که از این طرف برای حل ماجرا صورت می‌گرفت، توسط آن جریانی که به «کومله» نزدیک بود، دائما سنگ اندازی می‌شد. به علاوه، وقتی «جلال طالبانی» از شما خواست که بگوئید مستقل هستید، چرا نگفتید که به شما چه مربوط است! به او چه مربوط است که من مستقل هستم یا نه. مگر ما به او گفتیم که چرا با آن کارمند وزارت خارجه آمریکا تماس دارد و با آن دیگری نه؟ مگر ما در این امور دخالت کردیم؟ وقتی گفت که بگوئید مستقل هستید، می‌بایست می‌گفتید که اصلا به شما ربطی ندارد.

بگذارید مثالی بزنم. رفیق جمال یوسف توضیح دادند که بار اول که گفته بودند مستقل هستند، منظورشان استقلال از بورژوازی بوده است. بار دوم که «جلال طالبانی» از آن‌ها خواست که بگویند مستقل هستند، منظورشان استقلال از «حزب کمونیست کارگری عراق» بوده است. رفیق می‌گوید که: خودم با آن ماجرا که بعدا تشکیل شد، مخالف بودم و طرفدار همان قطعنامه‌ای بودم که در میزگردی در «کارگر امروز» چاپ شده بود. برای آن که بحث روشن‌تر شود، این صحبت را می‌کنم. یک تشکلی وجود دارد که هیچ کمونیستی در آن نیست. «اتحادیه بیکاران» را می‌گویم. اینجا هم مجمع کمونیست‌هاست. اینجا، بحث می‌کنیم که

باید در این اتحادیه کار کنیم و آن را هر چه بیشتر از نظر سیاسی و تشکیلاتی، و از نظر بودجه و تدارکات، به حزب نزدیکتر نمائیم. آیا این تصمیم غیر اصولی است؟ اصلاً کمونیست‌ها، تا آنجا که به تشکل‌های توده‌ای کارگران بر می‌گردد، وظیفه‌ای جز این ندارند. طبعاً وقتی وارد چنین تشکلی می‌شویم، یک عده شروع می‌کنند به سنگ اندازی. بحث استقلال را مطرح می‌کنند که آن تشکل به حزب نزدیک نشود. ما، باید تمام تلاش‌مان این باشد که این سدها را کنار بزنیم تا این تشکل بتواند به نقل قولی که رفیق بهرام رحمانی از «لنین» آورد، به حزب کمونیست کارگری، نزدیک بشود.

این تصویر زمانی است که «اتحادیه بیکاران» ربطی به «حزب کمونیست کارگری عراق» نداشته باشد. منتهی، تصویر امروز این اتحادیه، کاملاً بر عکس است. این اتحادیه، کاملاً به حزب نزدیک است که یک عده‌ای می‌خواهند دورش کنند. درست، عکس کار و حرکتی است که ما می‌خواهیم بکنیم. این، دو تا جریان است.

من با استقلال حقوقی اتحادیه‌ها و تشکل‌های کارگری از احزاب موافق هستم. دیروز، در مورد اتحادیه کارگری سوئد و این که چند میلیون کرون خرج تبلیغات «حزب سوسیال دمکرات» در انتخابات کرده، صحبت شد. حتی اگر تشکلی داشته باشیم که تا این اندازه به یک حزب نزدیک باشد، من طرفدار جدائی حقوقی‌اش هستم. من می‌گویم که چنین تشکلی از نظر حقوقی باید از حزب جدا باشد. یعنی تصمیم‌گیری‌های این تشکل باید از طریق مکانیزم‌های خود آن پیش برود.

حزب می‌تواند به یک کمیته تشکیلاتی خود دستور بدهد، اما نباید بتواند به یک تشکل کارگری دستور بدهد. اگر حزبی می‌خواهد که تشکل کارگری، تصمیمی مانند آن اتخاذ کند، باید از طریق اغنای اعضای آن تشکل اقدام کند و سیاست‌اش را پیش ببرد. من موافق این روش کار هستم.

منتهی، مساله به این سادگی نیست. کسانی یا جریانی مخالف این ماجرا هستند. این‌ها، شروع می‌کنند به تئوری بافی در مورد مخالفت‌های جزئی خودشان. من فکر می‌کنم که نمونه اختلافات درون «اتحادیه بیکاران» یکی از این نمونه‌ها است. برای مثال می‌گویم، اگر «حزب کمونیست کارگری عراق» در تعیین سردبیر نشریه اتحادیه دخالت کرده بود، ممکن بود من با شما موافق یا مخالف باشم. در این مورد می‌توانستیم با هم بحث کنیم و نظرم را بگوئیم. ولی در هر صورت، من مخالف این هستم که از این مساله، تئوری ساخته شود و مساله «استقلال» از آن سر در آورد. من دارم به آن حزب می‌گویم که دیگر دخالت نکند، انتخاب سردبیر نشریه اتحادیه، به اعضای خود آن اتحادیه مربوط است. این را به آن حزب می‌گویم، چرا باید از این مساله تئوری بسازم تا اختلافاتم را تعمیق نمایم. خیلی وقت‌ها تعمیق کردن اختلافات، کار غلطی است.

به نظر من، یکی از اشتباهات افراد و جریانات، در شرایط ضعف سیاسی، این است که برای ابراز مخالفت دست به هر کاری می‌زنند. سنت ما باید از این کار اجتناب کند. اگر با چیزی مخالف هستیم، باید مخالفت‌مان را در مورد همان بگوئیم. احتیاجی به تئوری سازی نیست. به عنوان نمونه، یکی از رفقا مطرح کرد که «حزب توده»، منافع شوروی را در جنبش کارگری تعقیب می‌کرد. من هرگز انتقادی به این شکل به «حزب توده» نداشتم. این انتقاد، ناسیونالیستی است. ممکن است کاربرد داشته باشد، ولی من طرفدار این طور مخالفت راه‌انداختن با «حزب توده» نیستم. فرض کنید که آن جریان، انترناسیونالیست بود و شوروی هم کشوری بود سوسیالیستی. اگر کسی چنین برخوردی به شما می‌کرد، شما چه می‌گفتید؟ نمی‌گفتید، ناسیونالیست! خب، آن جریان هم فکر می‌کرد که شوروی اردوگاه سوسیالیسم است و این کار هم، انترناسیونالیستی است. من، انتقادی به این کارهایش ندارم، به دم و دستگاه سوسیالیستی‌اش اشکال می‌گیرم. نمی‌روم پشت ناسیونالیسم ایرانی که از زاویه ناسیونالیسم به «حزب توده» انتقاد می‌کند.

من طرفدار انتقاد ناسیونالیستی نیستم. و به همین خاطر، حتی اگر با «حزب کمونیست کارگری عراق» بر سر این که چرا آن کار را در اتحادیه کرد مخالف باشم، نمی‌توانم به کمپ دیگری بروم. من، در همان کمپ می‌ایستم و حرفم را می‌زنم. می‌گوئید مخالف چی هستم؟ می‌گویم مخالف دخالت‌هایش هستم. ولی، در برابر تمام فشارها، برای این که به راست بروم، مقاومت می‌کنم. می‌ایستم و حرفم را می‌زنم و نمی‌گذارم کسی سوء استفاده بکند. این اختلافی بین من و حزبم است. هیچ ربطی به دیگران ندارد که عده‌ای را بسیج کنند و ماجرای دیگری راه بیان‌اندازند.

به نظر من، آن انشعاب نتیجه چنین اتفاقی بود. وقتی که گفتم استقلال حقوقی تشکل‌های کارگری از احزاب را به رسمیت می‌شناسم، به این معنی گفتم که انتخاب رهبری تشکل کارگری و هیات تحریریه‌اش، توسط همان ارگان‌هایی انجام می‌شود که در اساسنامه‌اش نوشته شده است. اگر «حزب کمونیست کارگری عراق» این را رعایت نکرده، اشتباه کرده است. «اتحادیه بیکاران» بالاخره جایی دارد که در آن تصمیم می‌گیرند. اگر حزب در آن نفوذ دارد، که اعضای آن تشکل حرفش را گوش می‌دهند. اگر نفوذ ندارد، که باید فکری به حال خودش بکند. باید برود و در اتحادیه کار بکند تا هر چه بیشتر اتحادیه را به لحاظ سیاسی به خود نزدیک کند.

مسائل دیگری هم ممکن است پیش بیاید. ممکن است «حزب کمونیست کارگری عراق» برای دبیری «اتحادیه بیکاران»، کاندیدی معرفی کند. و به اعضایش هم بگوید که به او رای بدهند. اینجا هم مجدداً آن مدافع «تشکل مستقل» در می‌آید که چرا کاندید داده‌اید؟ شما می‌توانید به این کاندید رای ندهید، ولی کاندید کردن کسانی که از طرف حزب مناسب تشخیص داده شده‌اند، هیچ اشکالی ندارد. من، بارها شاهد چنین مسائلی بودم. یک بار، کسی به من گفت که: آقا جان وقتی شما می‌گوئید فلانی خوب است، دارید از نفوذتان سوء استفاده می‌کنید. چون، همه به آن شخص رای می‌دهند. من هم در جواب، از قول یکی از رفقا، گفتم که: من که

با نفوذ نمی‌توانم از پمپ بنزینی برای بچام بستنی بخرم. از نفوذم باید در چنین جاهائی و به نفع این یا آن سیاست استفاده بکنم.

آخر، به نظر من اگر این یکی کاندید باشد و انتخاب شود، کارها بهتر پیش می‌رود. این بحث، معمولاً به یک دعوی حقوقی تبدیل می‌شود. و این، یک ضعف است. می‌دانند که در این صورت، ممکن است خودشان یا کاندیدشان در انتخابات رای نیاورند. در نتیجه، از این ضعف سیاسی، تئوری می‌سازند و آن همه استدلال غلط به دست می‌دهند.

من در حاشیه، صحبتی با رفیق جمال یوسف داشتم. پرسیدم: مساله چیست؟ گفت که: انتخاب رهبری اتحادیه است. به نظر من، انتخاب رهبری «اتحادیه بیکاران» جزو حقوق «حزب کمونیست کارگری عراق» نیست. ولی، حزب حق دارد که هر کسی را که خواست کاندید کند. آن مرجعی که حق تعیین رهبری‌اش را دارد، از بین کاندیدها انتخاب می‌کند.

بنابراین، من با یک سری از چیزهائی که رفیق جمال یوسف می‌گوید، موافق هستم. اما، یک چیزهائی هم هست که ناخالصی‌هائی دارد. به عنوان مثال، یکی می‌گوید که: اگر ما تشکل مستقلی می‌بودیم، آن کسانی که طرفدار «اتحادیه میهنی» و «حزب دمکرات» بودند هم با ما می‌آمدند. ولی چون به «حزب کمونیست کارگری عراق» نزدیک بودیم، با ما نیامدند. به نظر من، این استدلال خیلی غلط است. این، علیه مکانیزم تغییر فکر و تغییر تصمیم سیاسی کارگر است. ده‌ها هزار کارگر طرفدار آن احزاب، «اتحادیه بیکاران» را، که نزدیک به حزب ما است، می‌بینند. می‌بینند که خواست‌های آن‌ها توسط این اتحادیه، که به کمونیست‌ها نزدیک است، مطرح می‌شود. این، اولین جایی است که کارگر را به تناقض می‌اندازد. کارگر فکر می‌کند که: اگر آن‌ها دارند از منفعت من دفاع می‌کنند، چرا من در این حزب هستم؟ و بعد تصمیم سیاسی می‌گیرد که به حزبی بپیوندند که مدافع منفعت طبقاتی‌اش است.

منتهی، ما زود یک راه میانه می‌گذاریم و از بروز این دو راهی تعیین کننده، این تصمیم‌گیری سیاسی، جلوگیری می‌کنیم. تشکل کارگری را یک ذره از «حزب کمونیست کارگری» دور می‌کنیم تا آن‌هایی که حزب دیگری دارند، دچار تناقض نشوند. هم طرفدار «اتحادیه میهنی» باشند و هم بیمه بیکاری شان را بگیرند. در حالی که آن کارگر باید ببیند و تجربه کند که طرفدار «اتحادیه میهنی» بودن، یعنی نداشتن بیمه بیکاری. باید به این تناقض برسد. در کردستان، باید به خصوص بگوئیم که کمونیست هستیم و کارگران طرفدار این احزاب را در این تناقض و در دو راهی سیاسی و ایدئولوژیک قرار بدهیم تا اگر که فکر می‌کنند باید به دنبال منفعت طبقاتی شان باشند، از این احزاب کنده شوند. این دو راهی با تاکید بر کمونیسم پیش می‌آید، نه با یک ذره دور شدن از آن.

می‌خواهم باز هم تاکید بکنم که ما نباید حتی در مخالفت با دشمنانمان، به هر چیزی چنگ ببندیم. باید اصولمان را رعایت بکنیم، حتی در مبارزه علیه دشمنانمان. نه به خاطر این که ما آدم‌های اصولی هستیم، به این خاطر که منفعت طبقاتی‌مان ایجاب می‌کند. اصول ما، منفعت طبقاتی ماست. مثال شوروی، مثال خوبی بود. شاید شما فکر کنید که امروز می‌توانید با چنگ اندازی به ناسیونالیسم کاری را علیه یک حزب پیش ببرید، ولی از نظر تاریخی ضرر می‌کنید. یک نکته دیگر، به نظر من، کسانی که به عنوان کمونیست در سازمان‌های غیر حزبی کار می‌کنند با این خطر مواجه هستند که در یک دو قطبی قرار بگیرند و هویت دیگری هم برای خودشان درست کنند. هویت فعال حزب در «اتحادیه بیکاران»، همان حزبی بودن اوست و به هویت اتحادیه‌ای تبدیل نمی‌شود. باید متوجه بود که در چنین دو قطبی قرار نگرفت.

تشکل مستقل کارگری چیست؟

رضا مقدم

متن سخنرانی رضا مقدم در سمینار نشریه کارگر امروز درباره تشکلهای
مستقل کارگری - شهریور ۱۳۷۴ - اوت ۱۹۹۵

moghadamreza@yahoo.co.uk

انتشارات کارگر امروز
چاپ سوم - اردیبهشت 1399